

تأملی بر روش‌شناسی در علوم انسانی

نرگس نیکخواه قمصری

استادیار گروه علوم اجتماعی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان

فاطمه کاظمی آرانی

کارشناسی ارشد علوم اجتماعی

چکیده

موقعیت جدید اسلام در عصر حاضر که جهانی شده و ضرورت نقش آفرینی آن به‌عنوان منبعی غنی در سامان هویتی و تمدن جهانی در پرتو علوم مبتنی بر معرفت دینی و توحیدی از یک‌سو و بازتولید متونی با جهت‌گیری‌های غیر دینی و گاه متعارض با دین و اندیشه توحیدی در حوزه علوم انسانی در کشورهای اسلامی از سوی دیگر، به مسئله روش‌شناسی به‌واسطه نقش قابل تأملی که در تولید علوم و معارف انسانی ایفا می‌کند جایگاه ویژه‌ای می‌بخشد. از این‌رو نوشتار حاضر بر آن است تا با مروری نقادانه و موشکافانه بر روش‌شناسی‌های رایج علوم انسانی و مقومات معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی، امتیازهای روش رئالیسم صدرایی را به‌عنوان روشی کارآمد در تولید علوم انسانی اسلامی نشان دهد.

کلیدواژگان: علوم انسانی، روش‌شناسی اثباتی (تجربی)، روش‌شناسی تفهیمی

(هرمنوتیک)، رئالیسم انتقادی، حکمت (رئالیسم) صدرایی

مقدمه

علوم انسانی که به واسطه ماهیت غیر دینی و سکولار خود عمدتاً متأثر از خاستگاه غربی آن بوده، همواره نوعی میل به استعمارگری را در حافظه تاریخی جوامع اسلامی تداعی نموده و از این رو پیوسته نوعی تنش و ناسازگی با معارف اسلامی را حکایت می‌کند. به واسطه موقعیت جدید اسلام در نیمه دوم قرن بیستم و تبدیل آن به عنوان یک نیروی سیاسی، یک منبع هویتی و یکی از مهم‌ترین پراکندگی‌های جمعیتی در آمریکا و اروپا، در معرض بازاندیشی قرار گرفته و از این رهگذر نه تنها اسلام را فراتر از موضوع مطالعه شرق‌شناسان، مردم‌شناسان و دین‌پژوهان به یکی از موضوع‌های مورد علاقه اصحاب علوم اجتماعی بدل نموده، بلکه همچنین ظرفیت‌های آن جهت تولید دانش درباره مسائل مختلف مرتبط با زندگی انسان توجه عالمان علوم انسانی را در جوامع اسلامی به خود معطوف ساخته است. در واقع جایی که رابطه علوم انسانی با نظام‌های معرفت دینی ابتدا متأثر از سایه سنگین قانون مراحل سه‌گانه آگوست کنت در رشد اندیشه و دانش بشری و در نتیجه تأکید بر تجربه به عنوان تنها مرجع معرفت جایگزین برای باورها و نهادهای دینی و سپس گسترش مدرنیته و روندهای فردگرایی، خردگرایی، جهان‌گرایی، مادی‌گرایی، عرفی شدن و... بسیار مخدوش می‌شد، متأثر از رشد جنبش‌های سیاسی و اجتماعی رهایی‌بخش، بازگشت مجدد دین به عرصه عمومی، طرح مقوله جنسیت و مسائلی از این دست در جهان در حال جهانی شدن، بررسی و مطالعه سطوح و جنبه‌های مختلف رفتار انسان به عنوان موضوع علوم انسانی، در جوامع اسلامی که در پرتو نگاه حداکثری دین اسلام به مسائل، برنامه‌ها، اهداف، روش‌های آن تنظیم و بهنجار می‌شود، تعاملی هم‌افزا میان علوم انسانی و اسلامی و نهایتاً تولید علوم انسانی اسلامی را ضروری می‌نماید.

تأکید بر چنین ضرورتی به معنای نادیده گرفتن سنت نسبتاً طولانی اندیشه‌ورزی متفکران مسلمان در حوزه مطالعات انسانی به‌ویژه پس از مواجهه مجادله‌آمیز نمودهای تمدن مدرن غربی با تظاهرات دینی زندگی انسان در جوامع اسلامی نبوده، بلکه بیشتر

پرسش یا دغدغه‌ای را درباره کیفیت تولید دانش مزبور به میان می‌آورد. چرا که علی‌رغم تأکید بر مشاهده، تأمل و تدبیر در امور به‌ویژه در جامعه و تاریخ از نگاه قرآن و مبانی اسلامی و پتانسیل‌های زمینه‌ای دین اسلام به‌واسطه برجستگی بعد سیاسی، اجتماعی و حقوقی آن برای تولید و توسعه دانش و وجود چهره‌هایی چون فارابی و...، علوم انسانی در تاریخ اسلام سنت‌ساز نبوده و بر خلاف فلسفه، در مجموعه "علوم اسلامی" (منطق، فلسفه، عرفان، کلام، حکمت، فقه) قرار نگرفته و به‌عنوان یکی از تولیدات فکری مسلمانان به‌طور جدی شناخته نشده است.

مقاله حاضر بر آن است تا با گذر از تاریخ تفکر اسلامی در حوزه علوم انسانی، با هدف گشودن افقی تازه فراروی علوم انسانی اسلامی علت را در روش جستجو نموده و با مروری بر روش‌شناسی‌های رایج در این عرصه علمی، امتیازات روش رئالیسم صدرایی را در تولید دانش مزبور معرفی نماید. از این‌رو پس از بحثی مختصر پیرامون روش و روش‌شناسی در گام نخست به معرفی و بررسی هریک از روش‌های اثباتی، تفهیمی و رئالیسم انتقادی پرداخته و سپس در واپسین گام به توضیح و تشریح روش رئالیسم صدرایی در مقایسه با روش‌های پیش‌گفته متمرکز می‌شود.

روش و روش‌شناسی

در عرصه مطالعات علمی، روش به‌عنوان مجموعه شیوه‌های شناخت حقیقت و برکناری از خطا، (شایان مهر، ۱۳۷۷: ۲۹۶) یا به تعبیری دیگر، فرآیندی عقلانی جهت دستیابی به دانش (بیرو، ۱۳۶۶: ۲۲۳) خود موضوع روش‌شناسی است (افروغ، ۱۳۸۵: ۲۱) که با هدف تعمیق فرآیندهای عقلانی یک اندیشه منتظم از طریق تعبیه ابزارها و مفاهیم اساسی مورد نیاز، (بیرو، ۱۳۶۶: ۲۳۴-۲۳۳) تنظیم‌کننده اصول، شاخص‌ها، قواعد و راهبردهای کسب و توسعه دانش است که فیلسوفان هر رشته به‌منظور بررسی ماهیت، دامنه و عملکرد موضوع مورد مطالعه معرفی نموده و به‌واسطه آن مرز میان علم و غیر علم مشخص، دیدگاه‌های تئوریک موجود در پس هر کنش انسانی روشن و تکنیک‌ها و

روش‌های مجاز هر تحقیق علمی معین می‌شود (Abdol Kadir , 2006: 98).

بنابراین، روش‌شناسی به‌مثابه بخشی از نظریه دانش با عوامل دخیل در تعینات دانش یعنی دو قطب ذهنی انسان و عینی عالم ماده و تعاملات آن‌ها مرتبط بوده و با دلایل و علل مختلف عاطفی و گرایشی یا علمی و یقینی، به مسائلی چون هدف یک پژوهش علمی، منابع کسب دانش مرتبط با آن موضوع، دامنه پژوهش، محدودیت‌های کاربرد دانش و تصمیماتی درباره ساختار مناسب نظریه‌ها و مدل‌های علم‌سنجی، انتخاب تئوری‌ها و تناسب نتایج و تئوری‌ها، استراتژی‌های استدلالی و توجیهی و نهایتاً استخراج نظریه‌هایی درباره موضوع مورد مطالعه پرداخته و با ملاحظه مبانی فلسفی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود مبتنی یا متناسب با نظریات پذیرفته شده، روش‌ها و تکنیک‌های خاصی را جهت بررسی و مطالعه آن موضوع معین توصیه می‌کند.

بر این اساس، در ادامه با تفکیک روش‌شناسی کاربردی یا همان روش کاربرد نظریه علمی در حوزه‌های معرفتی مرتبط، از روش‌شناسی بنیادین که بر فرآیند تولید نظریه‌های علمی و تعیین مبنا و معیارهای علمی جهت اجتناب از انحراف و خطای روش‌شناختی و عدول از مبادی آن دلالت دارد (پارسانیا، ۱۳۸۳: ۱۰) به مطالعه و بررسی انواع روش‌شناسی‌های بنیادین در عرصه علوم انسانی و پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه و مبادی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی هریک پرداخته می‌شود.

اثبات‌گرایی

در پرتو این رویکرد که به‌طور عمده در جریان و در نتیجه انقلاب علمی قرن هفدهم توسط پیش‌گامانی چون گالیله و نیوتن مطرح شد و در بینش نظری افرادی چون بیکن در نقد استغراق فلاسفه قرون وسطی در فلسفه افلاطون و ارسطو و یا انجیل ادامه یافت که به جای مراجعه مستقیم به خود طبیعت به‌منظور شناخت آن، نظریه‌پردازی شد و سپس در قرن نوزدهم متأثر از اندیشه‌های کنت در خصوص قانون عام توسعه و تکامل ذهن بشر و دانش او در زمینه‌های مختلف عمومیت یافت، معرفت علمی معرفتی است اثبات

شده و نظریه‌های علمی به شیوه‌ای دقیق از یافته‌های تجربی حاصل از مشاهده و آزمایش اخذ می‌شوند. علم بر آنچه می‌تواند دید و شنید و لمس کرد بنا شده و علایق، سلايق و تخیلات نظری در این معرفت عینی قابل اعتماد هیچ جایی ندارد. (چالمرز، ۱۳۸۲: ۱۳) به هر حال، تقلیل واقعیت به واقعیت صرفاً مشاهده‌ای و معرفت ماخوذ از این شیوه شناخت بر اصول و مبادی ویژه‌ای استوار گشته که در ذیل به اختصار بدان‌ها پرداخته می‌شود.

مبادی روش‌شناسی تجربی

اثبات‌گرایی در بُعد هستی‌شناسی، انسان را به‌عنوان پاره‌ای از طبیعت و به‌سان آن تلقی نموده و به پدیده‌های انسانی به چشم شیء و با نگاه مادی می‌نگرد. ارزش را از واقعیت جدا دانسته و در پرتو این ماده‌گرایی حاکم بر آن، جایی برای خدا و معنویت باقی نمانده است.

در بُعد معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی، به وجود هیچ چیز بدیهی معتقد نبوده (افروغ، ۱۳۸۰: ۹-۱۰)، شناخت‌گرا و به دنبال انطباق با واقعیت است و حواس را تنها منبع شناخت انسان می‌شناسد. چنانچه به بیان دورکیم، دانشمند در مطالعه اجتماع انسانی نمی‌تواند روش دیگری غیر از کاربرد حواس به‌عنوان نقطه آغاز پژوهش برگزیند و نمی‌تواند از قید اندیشه‌های کلی و الفاظی که این معانی را نشان می‌دهد رها شود، مگر اینکه حواس خود را به‌عنوان ماده اولیه ایجاد معانی کلی قرار دهد. (آمزیان، ۱۳۸۰: ۳۹-۴۵)

اثبات‌گرایان در بُعد انسان‌شناسی، انسان را موجودی عقلانی، لذت‌جو، و خودمحور، اما فاقد اراده آزاد و مستقل معرفی می‌کنند که تحت هدایت اجباری قوانین اجتماعی و ساختارهای جامعه قرار دارد. (افروغ، ۱۳۷۹: ۱۰)

اصول روش‌شناختی

مهم‌ترین اصول و پیش‌فرض‌های روش‌شناسی اثباتی را می‌توان به شرح زیر بر شمرد:

۱. تلقی شیء‌انگارانه از پدیده‌های اجتماعی اقتضا می‌کند تا همانند پدیده‌های طبیعی

- مورد مطالعه قرار گیرند. بدین معنا که با پرهیز از هرگونه پیش‌داوری، شناخت نسبت به آن‌ها از بیرون و مبتنی بر تجربه و مشاهده حاصل شود.
۲. مشاهده و آزمایش تنها شیوه‌های شناخت پدیده‌ها اعم از طبیعی یا اجتماعی بوده و سبب کنار نهادن روش‌های شهودی، انتزاعی و تخیل واقعیت به نفع ثبت دقیق وقایع می‌شود. ضمن آنکه باید توجه داشت تجربه اجتماعی برخلاف تجربه عملی، بر مقایسه پدیده‌ها در حالت شباهت و اختلاف آن‌ها، مطالعه عادات و سنن و مقایسه زبان‌ها و یافتن مدارک و اسناد تاریخی و نیز پژوهش در قوانین و نظام‌های سیاسی و اقتصادی یعنی منابع اطلاعاتی مؤثر در شناخت رویدادها مبتنی است.
۳. جوهر اثبات‌گرایی یگانگی روش صرف‌نظر از موضوع مطالعه و در نتیجه اتخاذ الگوی علوم طبیعی به عنوان مرجع اصلی علوم انسانی است. (همان)
۴. علم فرآیندی است انباشتی و تراکمی و هدف تحقیق علمی تبیین، پیش‌بینی و توسعه قوانین عام از طریق کشف شرایط لازم برای پدیده‌های مورد مطالعه است. (ایمان، ۱۳۸۸: ۵۸، ۵۷)
۵. علم باید حتی الامکان خالی از ارزش و پیش‌فرض باشد، چرا که هدف، تولید معرفتی است مستقل و عاری از سیاست، معنویت و ارزش. در اینجا نیز یادآوری اختلاف دیدگاه اثبات‌گرایان کلاسیک و ابطال‌گرایانی چون پوپر در خصوص رابطه نظریه و تجربه ضروری می‌نماید. در واقع جایی که اثبات‌گرایان حلقه وین، از اکتشاف و مشاهده شروع کرده و معتقدند بدون نظریه و دخالت ارزش‌ها می‌توان در پی کشف واقعیت بود، پوپر بر آن است که مشاهده خود سرشار از نظریه، دغدغه و ارزش است و کار علمی با یک نظریه شروع می‌شود. به هر حال، هر دو دیدگاه مذکور برای تجربه نقش داوری قائل می‌شوند. (افروغ، ۱۳۸۱: ۱۷)
۶. شناخت علت‌های بیرونی و کشف مکانیزم‌های علیّی مورد توجه است و نه دلیل یا همان انگیزه و نیت درونی کنشگر انسانی.

۷. پدیده‌های انسانی و اجتماعی همانند پدیده‌های طبیعی قانونمند و قابل اندازه‌گیری بوده و می‌توان به شرطی‌های عام لامکان و لازمانی درباره آن‌ها دست یافت. (افروغ ۱۳۸۰: ۹۱۰)

نقدی بر روش اثباتی

ایرادهای متعددی به روش‌شناسی اثباتی که عمدتاً به‌عنوان رویکرد تجربی نیز از آن یاد می‌شود، وارد شده است که در این بخش به فراخور مجال نوشتار حاضر به ذکر مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود.

اثبات‌گرایی گزاره‌های مشاهدتی را مبنای معرفت علمی دانسته حال آنکه همه پیش‌فرض‌های بدیهی انگاشته آن‌ها چون برتری علم بر جهل بیشتر تئوریک است تا مشاهدتی و حتی استدلال‌های توجیهی اثبات‌گرایان در خصوص بدیهی بودن گزاره‌های مبنایی که از طریق مشاهده و آزمایش قابل اثبات یا ابطال نیستند، نمی‌تواند جایگزین دفاعی قانع‌کننده از کفایت اصل استقرا باشد. در واقع گزاره "کفایت استقرا جهت حصول علم" خود گزاره‌ای است مبنایی و سرشار از نظریه، اما غیر قابل اثبات یا ابطال که کسب علم به‌عنوان معرفتی عام و یقینی را به تکثر و تنوع تجربه و مشاهده منوط می‌کند. حال آنکه نمی‌تواند هیچ دلیل منطقی برای تضمین همسانی مشاهدات آتی با مشاهدات انجام شده اقامه کند. این امر به‌خوبی نشانگر بی‌کفایتی استقرا در ربط منطقی گزاره‌های خاص و عام می‌باشد.

تأکید اثبات‌گرایی بر علیت طبیعی و بیرونی برای همه پدیده‌ها خود گزاره تئوریک شاملی است که همه مشاهدات پیشینی و پسینی را در بر می‌گیرد و این درحالی است که مسئله اعتبار منطقی استقرا، تعداد مشاهدات کافی برای استقرا، عواملی که باید کنترل شوند، خطای مشاهده و مسائلی از این دست، همچنان بی‌پاسخ می‌ماند.

اثبات‌گرایی به‌واسطه اتکا صرف بر مشاهده، جزئی‌نگر و در نتیجه فاقد نگاه فلسفی کلان به پدیده‌های مورد مطالعه بوده است که بتواند امکان شناخت کلیت پدیده‌های

انسانی را فراهم نماید. بی‌کفایتی و ناقص بودن شناخت حاصل از مشاهده جزئی‌نگر به‌خوبی از تمثیل معروف مولوی درباره شناخت فیل از طریق حواس تجربی نیز روشن می‌شود. فریس و استین در کاربست این تمثیل در نقد روش تجربی معتقدند ما به‌سان زنان و مردان نابینا برای شناخت جانوری غول‌آسا به نام جامعه با استفاده از حواس خود در صدد یافتن چیزهایی هستیم که بیشترین شباهت را با آنچه لمس کرده‌ایم داشته باشند، اما این کار مانع شناخت کلی آن خواهد شد. (Ferris and Stein, 2010: 32-83) در واقع، اثبات‌گرایی علی‌رغم تلقی جامعه‌به‌عنوان جمع‌جبری مستقل از افراد تشکیل‌دهنده آن برای به دست آوردن اطلاعات‌گزیزی جز مراجعه به تک‌تک افراد نمی‌یابد.

انتخابی بودن موضوع که خود بیانگر نوعی سوگیری‌های ارزشی و تئوریک محقق بوده و بی‌ربطی سنجش از دیگر انتقاداتی است که به‌واسطه تأکید اثبات‌گرایان بر جدایی دانش و ارزش متوجه آن‌ها شده است، چرا که در چهارچوب نگاه شیء‌انگارانه به واقعیت، اهمیت ارزش‌ها و معانی فرهنگی و زبان در استفاده از مفاهیم و استانداردها کردن ابزارهای سنجش مورد غفلت واقع می‌شود. حال آنکه معنی و اهمیت هر حادثه، کنش یا گرایش وابسته به فهم دیگر پدیده‌های موجود در زمینه فرهنگی است (چلبی، ۱۳۸۷: ۵۲) در واقع جایی که اثبات‌گرایی با گذر از کارآمدی عقل و برهان و ارزش به جای داوری نقاد به توصیف و تبیین صرف رویدادهای انسانی تمرکز می‌کند، نه تنها امکان عمل‌گرایی را از خود سلب نموده، بلکه واقعیت و ذهن را بیش از حد ساده‌انگاشته و با تقلیل لایه‌های متعدد واقعیت به لایه قوانین علی حاکم بر رویدادها و در نتیجه تقلیل لایه‌های متعدد معرفت به لایه معرفت تجربی، در قالب مغالطه‌ای معرفت‌شناختی تصویری ناقص و جزئی‌را مبنای داوری درباب کل قرار داده و این پرسش را مطرح می‌سازد که اگر در مقام کشف، تجربه مسبوق به تئوری و ارزش است، چگونه می‌تواند در مقام داوری فارغ از آن به بررسی پدیده‌های انسانی بپردازد.

تأکید پوزیتیویسم بر نموده‌ها و ظواهر صرف و تلاش برای یافتن علیت‌های مکانیکی در راستای دستیابی به قواعد عام تجربی مانع از توجه به ضرورت ذاتی و درونی و یا

علل و عوامل ناشناخته غیر مادی می‌شود که شناخت آن‌ها مستلزم فهم، تفسیر، ژرفانگری و کشف و شهود است. در واقع تحلیل همبستگی بین متغیرها و روابط بیرونی آن‌ها مانع از پرداختن به روابط درونی متغیرها و مکانیسم‌ها و ساختارهای بنیادی می‌شود. به دیگر سخن، آنچه پوزیتیویسم تحت عنوان واقعیت و معرفت عرضه می‌کند، صرفاً بُعد لازم (transitive) معرفت به این واقعیت است و ابعاد غیر لازم (intransitive) واقعیت با ابزارهای اثباتی قابل شناخت نیست.

تأکید گمراه‌کننده بر وحدت روش‌شناسی علوم طبیعی و انسانی و غفلت از پیچیدگی قیاس‌ناپذیر پدیده‌های انسانی و طبیعی با هدف نیل به قوانین لامکان و لازمان نه تنها مانع توجه به تفاوت‌های زمینه‌ای، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی می‌شود، بلکه عاملیت انسان در تولید، بازتولید یا تغییر شکل واقعیت متکثر و متنوع (چند لایه و چند بعدی) انسانی را در کنار دیگر عوامل و نیروهای تأثیرگذار کمتر از آنچه هست و می‌تواند باشد، برآورد می‌کند.

تفهم و تفسیر‌گرایی

سنت تأویلی یا تفسیری از اواخر قرن نوزده در دو شاخه نئوکانتی‌ها و مکتب تاریخی آلمانی، جامعه‌شناسی وبری و روان‌شناسی فرویدی با تأکید بر عینیت‌گرایی و سنت فلسفه‌هایدگر از پدیدارشناسی ادموند هوسرل و ویتگنشتاین تا گادامر و وینچ با تأکید بر اهمیت زبان در ساختن جهان اجتماعی، عنصری مشترک در خودآگاهی مدرنیته یعنی ایده معناداری کل جهان لیکن در تقابل با منطق عقلانیت ابزاری اثبات‌گرایی را نشان می‌دهد. این رویکرد روش‌شناسی با نیت‌مند و معنادار تلقی کردن رفتار انسان و تلاش برای فهم آن در بستر زمینه‌ها و قواعد فرهنگی حاکم بر آن، نوعی تکثرگرایی در تولید معرفت علمی و در نتیجه نسبت حقیقت و دانش را سبب می‌شود. این ویژگی در تشریح مبادی بنیادین و اصول روش‌شناختی هرمنوتیک روشن‌تر خواهد شد.

مبادی روش تفهیمی تفسیری

برخلاف رویکرد اثباتی، هستی‌شناسی تفهیمی، واقعیت را نه صرفاً مادی و بیرونی، بلکه درونی و ذهنی تلقی می‌کند که در تعاملات میان افراد ساخته می‌شود. (عماد افروغ، ۱۳۸۰: ۱۱-۱۲)

معرفت‌شناسی تفهیمی تفسیری، با تأکید بر نقش زبان، تفسیر و فهم به‌عنوان ضروریات شناخت پدیده‌ها به معنا، انگیزه، دلیل و محیط‌های طبیعی ساخت و تثبیت دنیای اجتماعی در کنش‌های متقابل و نمادین زندگی روزمره مردم متمرکز می‌شود. (همان: ۱۱-۱۲)

در این افق معنایی، انسان‌شناسی تفهیمی نیز با تعریفی متفاوت از انسان‌وی را موجودیتی آزاد، آگاه، نیتمند، مختار، و انتخابگر می‌شناسد که پیوسته در تعامل با دیگران و موقعیت‌های گوناگون معنای جدید را در کنش خود متبلور می‌سازد. به بیان دیگر، هر کنشی از فرد با دلائل و معانی معینی مبتنی بر شناخت و فهم پیشینی وی از موقعیت خود صورت می‌گیرد. (همان: ۱۲-۱۳) در واقع تلقی ماهیتی ثابت و بنیادین برای انسان امکان فهم و تفسیر رفتار وی در زمینه‌ها و موقعیت‌های گوناگون فرهنگی را میسر می‌سازد. (دلالتی، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

اصول روش‌شناسی

۱. ساخت واقعیت به‌عنوان تجلیات قصد و نیت آدمی ساختی زبانی و معنادار، قابل تقلیل به مشاهده و توصیف صرف، ویژگی‌های ظاهری آن در قالب روش‌های تفریدی و تجربی نبوده، بلکه نیازمند فرارفتن از صورت ظاهر و فهم پیچیدگی‌های آن از طریق تفسیر است.
۲. علوم انسانی هم در روش و هم در موضوع از علوم طبیعی مستقل است و برخلاف نظم پیشینی متصور در علوم طبیعی و هدف کشف علل پدیده‌ها در تبیین، ماهیت معنادار و موقعیت‌مند پدیده‌های انسانی تفسیر و کشف نظم برساخته و معنادار آن‌ها را در زمینه‌های اجتماعی مرتبط ایجاب می‌کند.

۳. رابطه میان‌ذهنی میان علم و موضوع آن تفسیر نه برداشتی منفعل از پدیده، بلکه در ارجاع به ساخت فرهنگی به خودشناسی و کشف جهان درونی پدیده منجر می‌شود.

۴. مطالعه پدیده‌های تفریدی، جزئی و سمبلیک متراکم و متصل به تاریخ در علوم انسانی، کاربست روش‌های کیفی چون مشاهده همدلانه، درک تفهیمی و تفسیر را اقتضا می‌کند. (همان: ۱۲)

نقدی بر رویکرد تفهیمی تفسیری

روش تفهیمی تفسیری یا همان تأویل‌گرایی که در مقابل روش اثباتی و با هدف غلبه بر محدودیت‌های روش‌شناسی آن مطرح شد، خود با محدودیت‌ها و کاستی‌هایی در تولید معرفت علمی مواجه است که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر بیان می‌شود:

- در رویکرد تفهیمی به دانش، به واسطه اولویت قائل شدن برای اراده و خلاقیت انسان در سامان‌کنش‌های خویش در موقعیت‌های گوناگون نسبت به سهم نیروهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی نهفته در پس‌زمینه‌های کنش، همه کنش‌ها آگاهانه و نیتمند مفروض گرفته شده، ضمن آنکه جایی برای کنش‌های غیر آگاهانه یا غیر ارادی و حتی کنش‌هایی که به واسطه محاسبه نادرست یا ناتمام شرایط زمینه‌ای از هدف اولیه کنش فاصله گرفته یا به‌سان پیامدهای ناخواسته انتخاب و اراده راهبر کنش از دایره فهم و تفسیر خارج می‌شود. در واقع نسبت دادن همه ابعاد و سطوح کنش به نیتمندی، خلاقیت، آگاهی و فاعلیت انسان در بافت‌های فرهنگی و نادیده گرفتن سهم تعیین‌کننده نیروها و ساختارهای کلان فرهنگی - اجتماعی به‌گونه‌ای متفاوت از اثبات‌گرایی به‌سوی سر دیگر طیف «عاملیت انسان آزاد و آگاه ساختارهای تعین‌گرای بیرونی» راه افراط می‌پیماید و آن‌گونه بر فهم و تفسیر کنش‌های منفرد و مستقل تأکید می‌کند که گویی جز اختیار و اراده آزاد و مستقل آدمی به‌عنوان نیرویی درونی و نه متأثر از زمینه‌ها و نیروهای کلان بیرونی، هیچ

شالوده‌ مشترکی برای آن در حیات اجتماعی انسان نمی‌توان یافت. اما واقعیت این است که تأکید بر فهم‌پذیری کنش آدمی و تفسیر آن تنها بخشی از مطالعه رویدادهای انسانی است و نه همه آن.

همچنین، از آنجا که فهم و تفسیر رویدادهای انسانی در گستره‌ای وسیع توسط مفسرانی گوناگون مورد تأکید قرار گرفته و در پرتو نوعی نگاه نسبی‌گرای رادیکال و متکثر امکان حصول به حقیقت و فهم واحدی از موضوع مورد مطالعه انکار می‌شود، ناگزیر هر فهم و استنباطی از رویدادهای انسانی به‌عنوان امری طبیعی قابل توجیه به‌حساب آمده و بدین‌وسیله، راه بر قرائت‌های متفاوت و بعضاً متضاد از یک رویداد انسانی گشوده می‌شود، بی‌آنکه معیاری جهت‌دواری میان آن‌ها وجود داشته باشد.

- تاویل‌گرایان معمولاً دلائل بی‌واسطه و نزدیک را در فهم و تفسیر مبنا قرار می‌دهند، حال آنکه هر دلیل خود مسبوق است به شرایط، زمینه‌ها و عوامل متعددی که نوع خاصی از کنش را اقتضا می‌کنند. در واقع تأکید بر معناداری رویدادهای انسانی منفرد و ضرورت فهم آن مستقل از ساختارهای کلان اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ظرفیت هرمنوتیک برای تولید دانشی معطوف به عمل و بهبود کیفیت، روابط و شرایط زیست‌انسانی را بسیار محدود می‌کند، چرا که نتایج معرفتی صرفاً در قلمرو شخصی و موقعیتی مکانی و زمانی خاص قابل ارائه و استفاده خواهد بود و فهم کیفیت نتایج مذکور خود موضوع فهم‌های دیگری قلمداد می‌شود که در زنجیره‌ای بی‌نهایت امکان‌نیل به توافقی مورد وثوق در مطالعه علمی را از میان می‌برد. ضمن آنکه همواره خطر تعمیم فهم‌های شخصی، احساسات و ذهنیت‌های خاص به جامعه انسانی (افروغ، ۱۳۸۱: ۲۵-۲۴) و در نتیجه نادیده‌انگاشتن سهم عوامل بیرونی چون منابع، فرصت‌ها و چالش‌های موجود در تعیین جایگاه فهم یا قرائتی ویژه در معرکه رقابت تفاسیر و تاویل‌های متکثر را در پی دارد.
- در این رویکرد واقعیت به‌عنوان امری میان‌ذهنیتی ایستا انگاشته شده و در پرتو نگرشی محافظه‌کارانه مورد انتقاد واقع نمی‌شود. به بیان دلالتی، تفسیر نه‌مستلزم

نقد، بلکه مستلزم تفهم بوده (دلانتی، ۱۳۸۸: ۱۰۷) و از این رو نه معطوف به تغییر، بلکه صرفاً متوجه توصیف است.

- تأکید بر ارزش‌ها، دلائل و انگیزه‌ها در شکل دادن به کنش و ضرورت استفاده از مشارکت همدلانه این مسئله را مطرح می‌کند که آیا مفسر می‌تواند از همه پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها و قواعد حاکم بر دنیای معنادار خود گذشته و ارزش‌ها و قواعد نهفته در پس رفتار دیگری را در موقعیتی متفاوت فهم کند.

روش رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی که ریشه در رویکرد انتقادی مکتب فرانکفورت دارد، مبتنی بر مبانی و اصول معرفتی خود به‌منظور نقد نگرش اثبات‌گرایی اما به شیوه‌ای متفاوت از تأویل‌گرایان علم را از محدودیت‌های کنونی آن‌ها ساخته و حلقه معرفت علمی را در ارتباط با سایر حوزه‌های معرفتی و ابعاد رفتاری و عاطفی افراد تعریف می‌نماید و جهت‌گیری انتقادی علم را که با سیطره نگاه پوزیتیویستی راه افول پیموده بود، دوباره احیا می‌کند و گزاره‌های هنجاری و ارزشی را که در پرتو اندیشه‌های مدرن با عناوینی نظیر ایدئولوژی، اسطوره، دین و مانند آن غیر علمی خوانده می‌شد، ارزش علمی می‌بخشد.

مبادی روش رئالیسم انتقادی

در هستی‌شناسی، رئالیسم انتقادی جهان را مستقل از معرفت نسبت به آن تلقی می‌کند که تابع ذهن انسان نیست. (سایر، ۱۳۸۵: ۶) و این جهان دارای ضرورتی قابل کشف بوده و همه موضوعات اعم از طبیعی یا اجتماعی الزاما از نیروهای علی، شیوه‌های عمل و کیفیت و قابلیت خاص برخوردار هستند که نمی‌توان آن‌ها را به نام علیت، چنانچه در پوزیتیویسم رایج است، به رابطه همبستگی دو متغیر قابل مشاهده فروکاست، بلکه این جهان تمایز یافته و چند لایه، علاوه بر موضوعات از رویدادها و ساختارها و استعدادها و کیفیت‌هایی تشکیل شده که خود پتانسیل ایجاد موضوعات و رویدادها را متبلور می‌سازد.

بنابراین، دودسته عوامل انضمامی و مشروط و عوامل درونی حاصل از ارتباط و اتصال میان عوامل اعدادی و عوامل علی و انتزاعی در شناخت آن می‌بایست مورد ملاحظه قرار گیرد. در این هستی‌شناسی، مدعیاتی مبنی بر شناخت کامل ضرورت‌ها آن‌هم یک‌بار برای همیشه پذیرفته شده نیست.

معرفت‌شناسی رئالیسم انتقادی، شناخت جهان حتی جهان طبیعی را همراه با خطا و سرشار از نظریه و مفهوم می‌داند. جهان اعم از طبیعی و اجتماعی غیر تصادفی و دارای ضرورت‌هایی است که به شیوه تجربی قابل بررسی است. معرفت به چنین جهانی، نه امری کاملاً متصل و مستمر به مثابه انباشت واقعیات درون یک چهارچوب مفهومی پایدار رویکرد اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی است و نه کاملاً منفصل از تحولات عام یا وابسته به پارادایم‌های مختلف بی‌هیچ نسبتی با گذشته خود، بلکه فرآیندی ربطی است میان دانسته‌های پیشینی و پسینی. بنابراین تولید هر معرفت خود، امری اجتماعی و متأثر از شرایط و روابط اجتماعی است، بدین معنا که محتوای معرفت از شرایط زمانی، مکانی و زمینه‌ای و فرآیند تولید آن متأثر می‌شود و از این‌رو هر گزاره معرفتی با تمام مدعیاتش، مبانی و اجزایش به سایر شرایط و روابط قابل تعمیم نیست، ضمن آنکه معرفت تا حد زیاد نه منحصراً زبان‌شناختی بوده و ماهیت زبان و شیوه برقراری ارتباطات درباره متعلق آگاهی و ارتباطات نه بیگانه و بی‌تفاوت، بلکه امری حیاتی در ارزیابی معرفت به حساب می‌آید. (همان: ۷)

مبنتی بر انسان‌شناسی رئالیسم انتقادی، انسان خلاق و سازنده می‌تواند به تثبیت و تغییر وضع موجود بپردازد. ویژگی مهم کنش انسان معناداری آن است. عامل نه تنها از کنش خود، بلکه از آگاهی خود نسبت به کنش خود هم آگاهی دارد و میان جامعه و عامل تأثیر متقابل وجود داشته و جامعه محمل کنش عاملان مختلف و کنش عاملان، علت حفظ تثبیت یا تغییر جامعه است. (همان: ۱۵)

اصول روش‌شناسی رئالیسم انتقادی

رئالیسم قبل از هر چیز، یک فلسفه است، تا یک نظریه اجتماعی. این رویکرد میان علم و فلسفه قرار داشته و در صدد همپوشانی روش، نظریه و فلسفه علوم اجتماعی است. روش صرف نظر از پیش‌فرض‌های عام آن، باید با ماهیت، موضوع مورد مطالعه و هدف و انتظارات محقق از پژوهش، سازگار باشند. بنابراین هدف، موضوع و روش، مثالی را تشکیل می‌دهند که هر ضلع آن با ضلع دیگر در ارتباط است. (همان: ۴)

پدیده‌های اجتماعی و طبیعی از قبیل کنش‌ها، متن‌ها و نهادها مفهوم‌محور هستند؛ بدین معنا که در بررسی و مطالعه، از مفهوم آغاز شده و مفاهیم مذکور در حین آزمایش، نام‌گذاری و ارجاع پیوسته میان سوژه و ابژه در رفت و برگشت است و از آنجا که موضوعات ذهنی بخشی از ارتباطات، تعاملات و مفاهیم هستند، از این‌رو نه تنها تولید و آثار مادیشان می‌بایست تبیین شود، بلکه فهم، مطالعه و تفسیر معانی آن‌ها نیز باید بررسی، درک و تفسیر شود. تفسیر این پدیده‌ها نیز اگرچه باید به چهارچوب معنایی محقق عطف شود، باید توجه داشت که این پدیده‌ها کمابیش مستقل از تفسیرهای محقق درباره آن‌ها وجود دارد. هر چند، فاعل شناسا و تعامل‌ها و روابط اجتماعی و زبان در فهم موضوع‌ها طبیعی اثرگذار باشد، لیکن در خصوص پدیده‌های انسانی این تعاملات پیچیده‌تر می‌شود، چرا که موضوع تحقیق هم مورد تفسیر قرار می‌گیرد و هم خود مفسر است که در جهانی سرشار از مفاهیم زندگی کرده و بر محقق اثر می‌گذارند و متقابلاً از افق معنایی محقق تأثیر می‌پذیرند. بر این اساس، علوم انسانی مفاهیمی است درباره مفاهیم؛ چیزی که از آن تحت عنوان هرمنوتیک مضاعف یاد می‌شود. اما تأکید بر اهمیت فهم به معنای انکار تجربه و کارآمدی آن در تبیین علمی از واقعیت اجتماعی نیست.

علوم اجتماعی باید در برابر موضوع خودانتقادی بوده و به‌منظور توانایی در امر تبیین و فهم پدیده‌های اجتماعی باید آن‌ها را مورد ارزیابی انتقادی قرار دهد. (همان: ۷) در این رویکرد، ارزیابی هرگونه معرفتی مبتنی بر نمود آن در عمل صورت گرفته و از این‌رو فرآیند مستمر اصلاح معرفت، دانش و مفاهیم درباره پدیده‌های انسانی بخشی از فرآیند

تغییر و اصلاح موضوع مورد بررسی یا همان ابژه نیز است. واقعیت و ارزش از هم جدا نبوده، دخالت و سهم ارزش‌ها، نگرش‌ها و شناخت‌ها و عواطف محقق در انتخاب موضوع، روندها و فرآیندهای تحقیق علمی خود بیانگر تعامل ابژه و سوژه است. در واقع، ارزش بخشی از واقعیت بوده و مفردی از دخالت ارزش‌ها و جهت‌گیری‌ها در علم نیست. بنابراین، علم جنبه‌ای فرهنگی دارد.

انتقادات وارد بر رئالیسم انتقادی

اصول یاد شده هم از ناسازگاری درونی رنج می‌برند و هم بعضی از آن‌ها مخدوش هستند. وجود جهان مستقل از معرفت، کارآمد بودن امور تجربی، تصادفی نبودن تبیین موفقیت‌آمیز عمل، تحقق ضرورت‌های طبیعی و اجتماعی و حضور نیروهای علی و شیوه‌های اجتماعی، وجود حوادث و ساختار، اصول صحیح می‌باشند. نفی صدق و کذب از معرفت علمی اصلی است که مطلقاً خطاست و دیگر اصول در صورتی که مطلق به کاربرده نشده و تعمیم داده نشوند و محدوده آن‌ها مشخص گردد، صحیح می‌باشد.

ناسازگاری در اصول

دو اصل «نفی صدق و کذب از معرفت علمی» و «مستقل دانستن واقعیت از معرفت» در تعارض با یکدیگر قرار دارند، چرا که شناخت صادق شناختی است که از واقعیت حکایت می‌کند و اگر صدق و کذب در علم و گزاره‌های علمی راه نداشته باشند، همه اصول بیان شده از منظر حکایت و مطابقت قابل بررسی نبوده و در نتیجه ارزش معرفتی آن‌ها از دست می‌رود. این ناسازگاری میان دو اصل «تقلیل‌گرایی» و «نفی کاشفیت» نیز مشهود است. این محتوای درونی معرفت را به ابعاد اجتماعی زندگی انسان به‌ویژه حوزه زبانی آن تقلیل داده که با وجود امتیازاتی چون تثبیت ارتباط معرفت با ابعاد عاطفی و گرایش‌های اجتماعی انسان و ایجاد ظرفیت ارزیابی انتقادی برای علم، به قیمت از دست رفتن همه اصول یاد شده تمام می‌شود.

- در این رویکرد، معرفت علمی با ورود به افق ذهن محقق به عرصه فرهنگ وارد می‌شود، حال آنکه ورود به این عرصه بدون عمل اجتماعی و فرهنگی ممکن نیست. به بیان دیگر، ورود حقایق علمی به عرصه ذهنی افراد مجرد از عوامل و زمینه‌های اجتماعی نیست، لیکن تأثیر این عوامل در حد علل اعدادی بوده و این شرایط و روابط اجتماعی تنها زاویه خاصی برای ذهن افراد جهت دریافت حقایق علمی از دیگر مبادی آسمانی معرفت فراهم می‌کند، نه آنکه اثری در محتوای درونی معرفت داشته باشد. بنابراین، صحت و سقم یک معرفت از زاویه گرایش، عواطف و یا منافع فردی و جمعی افرادی که به آن روی می‌آورند رقم نمی‌خورد.
- اگر چه بروز و ظهور اجتماعی معرفت تنها با استفاده از زبان و نمادهای رایج اجتماعی آن صورت می‌گیرد، تفکر را نمی‌توان به این سطح از اعتبارات اجتماعی تقلیل داد. ساختار تفکر، صرف‌نظر از قواعد دستوری زبان، به محتوای درونی معرفت مربوط می‌گردد و متناسب با حقیقت و نفس‌الامری که معرفت از آن کشف می‌شود، سازمان یافته و یا در معرض داوری علمی قرار می‌گیرد.
- اگر معنای تئوریک بودن مفاهیم، چنانچه رئالیسم انتقادی معتقد است، شناخت علمی از جهان را در گرو مفاهیم و گزاره‌هایی قرار دهد که ذهن آدمی در قالب زبان و فرهنگ و در چهارچوب تعاملات و روابط اجتماعی جهت رفع نیازهای تاریخی خود می‌سازد، مطابقت گزاره‌ها و مفاهیم مزبور را نسبت به حقیقت و جنبه صدق و کذب آن‌ها در معرض تزلزل و تردید قرار می‌هد. در واقع، نسبت فهم، به دنبال آن نسبت حقیقت را سبب شده و به واسطه مخدوش نمودن اصولی که به اصل واقعیت دلالت دارند، به نفی رئالیسم منجر می‌شود.
- نفی انباشت معرفت تنها به معنای تغییر گزاره‌های مبنا متأثر از عوامل اجتماعی و فرهنگی و عدم الزام جامعه علمی در تبعیت از معیارهای مستقل و صرف علمی در تغییر این مبانی تا آنجا پذیرفته می‌شود که انکار و نفی منبع، به معیار و روش معرفتی مستقلی نینجامد که ناظر به جنبه جهان‌شناختی آن‌ها بوده و صدق و کذب

مبانی را از این جهت ارزیابی نماید.

- از آنجا که رئالیسم انتقادی تعینات معرفتی را تماماً به ابعاد اجتماعی آن بازگردانده و شرایط و روابط اجتماعی را در محتوای علم دخیل می‌داند، از توجه به تعینات و ابعاد وجودی علم یا همان ابعاد متافیزیک معرفت باز می‌ماند. در واقع، تعینات وجود به مراتب هستی و تعینات ماهوی به موجودات بازمی‌گردد. بنابراین، امور طبیعی و امور انسانی اعم از فردی و اجتماعی در زمره موجودات و تأثیر آن‌ها در حوزه علم و معرفت از سنخ عوامل اعدادی بوده و از این‌رو، بُعد معرفتی و ساختاری علم به نحوه وجود و هستی آن باز می‌گردد و غفلت از وجود سبب می‌شود نه تنها جنبه کاشفیت ارائه و صدق و کذب شناخت بدون توجیه شود، بلکه همچنین تئوریک بودن معرفت انسانی و یا فرآیند شناخت به گونه‌ای معنا شود که به نسبت فهم و نسبت حقیقت بینجامد. (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۱۹-۱۶)

رئالیسم صدرایی

شرح و بررسی مختصر پیرامون هریک از روش‌شناسی‌های اثبات‌گرا، تفهیمی تفسیری و رئالیسم انتقادی تلاشی مجدانه جهت رفع نقایص و کاستی‌های موجود در عرصه حصول به معرفت علمی دقیق و همه‌جانبه از موضوع مورد بررسی را حکایت می‌کند، لیکن علی‌رغم روند پیشرفتی چنین و کوشش‌هایی در حوزه روش‌شناسی، به نظر می‌رسد مطالعه پدیده‌های انسانی به‌عنوان موضوع خاص علوم انسانی (دورتیه، ۱۳۸۲) به‌ویژه در چهارچوب اندیشه و تفکر اسلامی نیازمند بینش و نگرشی جامع‌تر در عرصه روش‌شناسی باشد؛ امتیازی که به نظر می‌رسد روش‌شناسی حکمت صدرایی واجد آن باشد.

اگر چه ابن‌سینا در کتاب شفا و شیخ اشراق در ابتدای کتاب حکمت الاشراق مباحث مبسوطی پیرامون اصول منطقی اخذ معرفت مطرح می‌کنند، حکمت متعالیه ملا صدرا و سپس مباحث مطرح در عرفان نظری افق‌های جدیدی در ژرف‌نگری روش‌شناختی مهیا نموده‌اند. چنانچه امتیاز حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی به‌واسطه تنقیح مسئله

اصالت وجود مورد تأکید در این روش‌شناسی به مراتب بهتر از دیگر انواع روش‌شناسی تبیین می‌شود. به همین ترتیب، حمل حقیقت و رقیقت، که از لوازم تشکیک در وجود و از رهاوردهای حکمت متعالیه است و حمل حقیقت و مجاز که از لوازم وحدت شخصی وجود و کثرت تشکیکی مظاهر هستی بوده و ارمغان عرفان نظری است، از جمله اموری هستند که در تأسیس برخی از اصول مهم منطقی به کار آمده و به نوبه خود می‌توانند راه‌های نوینی به روی بسیاری از تحقیقات بنیادین به‌ویژه در قلمرو علوم انسانی بگشایند^(۱) (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۶۸) به هر حال، رئالیسم صدرایی در استمرار و امتداد تلاشهای فلسفی و علمی حکمای اسلامی، ضمن حفظ جنبه شناختی علم و صدق و کذب آن، نه تنها ارتباط ساختاری دانش تجربی را با دیگر مراتب معرفتی تبیین می‌کند، بلکه روش ارزیابی علمی مراتب غیر تجربی معرفت را نیز تبیین نموده و در نتیجه تفاوت‌گزینه‌های علمی و غیر علمی بنیان‌های دانش تجربی را بازگو کرده و از این‌رو به علوم انسانی قدرت نقادی می‌دهد. در ادامه به شرح مختصری از مهم‌ترین مبادی این روش‌شناسی پرداخته می‌شود:

مبادی

رئالیسم صدرایی، در بُعد هستی‌شناسی به هستی‌شناسی توحیدی و سلسله مراتب هستی قائل است؛ بدین معنا که خداوند در مرکز این هستی و پس از آن جهان انبیا و ملائکه و سپس عالم هستی‌ای که سرای انسان است جای دارند. مبتنی بر این هستی‌شناسی کل‌گرا و وحدت‌گرا، دستگاه خلقت خداوند هدفمند بوده و نظام جهان، نظام احسن و اکمل بوده و همه اجزای هستی به سوی غایت و کمال نهایی یعنی پیشگاه خداوند حرکت می‌کنند. اصل واقعیت به‌عنوان مرز میان رئالیسم و ایده‌آلیسم در کنار اصول دیگری چون اصل مبدأ عدم تناقض یا استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین و اصل علیت مهم‌ترین اصول این هستی‌شناسی شناخته می‌شود. (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۲۰)

بر پایه این هستی‌شناسی توحیدی، حقیقت وجودی انسان در رابطه با خداوند تعریف

می‌شود. سرشت انسان ترکیبی از طبیعت و ماورا و برخوردار از دو ساحت وجود مادی و وجود الهی و ملکوتی تلقی می‌شود. در این انسان‌شناسی، انسان موجودیتی محترم، والا، با اراده، انتخاب‌گر و مسئول دارد که زندگی او هدفمند و درجهت رسیدن به نهایت کمال است و اگرچه خداوند استعداد رسیدن به همه کمالات را به‌طور بالقوه به وی عطا کرده، لیکن سرنوشت نهایی به دست خود وی رقم می‌خورد، زیرا در میانه دو بی نهایت اعلیٰ علیین و اسلف السافلین امکان حرکت دارد. قلب انسان کانون فرهنگ، تمدن، تاریخ، واقعیت و ظهور هستی است. بنابراین، انسان با بهره‌گیری از قدرت اراده و اختیار خویش و به تناسب واقعیت‌ها می‌تواند به اسمی از اسمای الهی متصف شود. (امین پور، ۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۵۵). بنابراین، انسان و جامعه هر دو، دارای هویت مستقل و خاص خویش بوده و جامعه به فرد تقلیل داده نمی‌شود.

در بُعد معرفت‌شناسی، رئالیسم صدرایی در تمایز با رئالیسم خام اثبات‌گرا شناخت را حاصل انعکاس ساده و مستقیم جهان طبیعت و مادی در ابزارهای حسی و تجربی انسان می‌داند، معتقد است که مسیر معرفت انسانی مسیری استدلالی است که علاوه بر گزاره‌های بدیهی دانش‌های مبین و نظری را نیز شامل شده و از طریق شیوه‌های مختلف استقرا، قیاسی و تمثیلی به شکلی از دانش منجر می‌شود که برخی از ابعاد آن یقینی و برخی دیگر غیر یقینی است. از همین رو هر مسیر معرفت از زمینه‌های معرفتی، ابزارهای شناختی، انگیزه‌ها و اهداف، گرایش‌ها و عوامل فردی و اجتماعی ویژه خود بهره برده و همزمان در معرض آسیب‌هایی قرار می‌گیرد که برخی به زمینه‌های معرفتی و برخی دیگر به عوامل فردی و اجتماعی بازمی‌گردد. (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۰)

حس، خیال، وهم، عقل نظری و عقل عملی، شهود و وحی، منابع معرفت در حکمت متعالیه محسوب می‌شوند که هر یک با سطحی از واقعیت مواجه بوده و معرفتی مناسب با همان سطح را سبب می‌شود. و در حالی که معرفت حسی، خیالی و وهمی به لحاظ زمانی مقدم بر دیگر انحای معرفت می‌باشند، معرفت عقلی شرط لازم دانش علمی به‌شمار می‌رود. بدین معنا که بدون همراهی معرفت حاصل از حس، خیال و وهم، با

معرفت مأخوذ از عقل نمی‌توان از معرفت علمی سخن گفت. در واقع، با حضور عقل شرط آزمون‌پذیری از مفاهیم و گزاره‌های علمی حذف شده و بخشی از علم می‌تواند با اتکا به این منبع معرفتی به مفاهیم و گزاره‌های ضروری درستی دست یابد که آزمون‌پذیر نبوده، اما بنیادهای نظری و تئوریک گزاره‌های آزمون‌پذیر را سازمان می‌دهند. (همان: ۲۱)

اما به رسمیت نشناختن عقل به‌عنوان یک منبع معرفتی مستقل و غفلت از ارزش و اعتبار جهان‌شناختی آن، به تردید در ارزش جهان‌شناختی و معرفتی دانش‌های حسی و تجربی خواهد انجامید، چرا که این دسته از آگاهی‌ها به دلیل مبانی نظری و تئوریک خود به حوزه‌ای از معرفت ارجاع می‌یابند که حس و خیال راهی برای ارزیابی آن‌ها ندارند. به بیان دیگر، رئالیسم صدرایی با حفظ مرجعیت عقل ضمن جلوگیری از تقلیل تئوریک دانش‌های تجربی به عوامل ذهنی و یا تعاملات و مناسبات اجتماعی، فرصت ارزیابی علمی آن‌ها را نیز فراهم می‌آورد. گزینش علمی گزاره‌های مبنا که اغلب گزاره‌های متافیزیکی هستند، راه را بر نسبت حقیقت در عرصه‌های مختلف علمی می‌بندد. (همان: ۲۲)^(۲)

در این گستره معرفت‌شناسی، عقل به تناسب موضوعات معرفتی خود به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل نظری صرفاً ادراک می‌کند و هیچ اولویت، آمریت و ولایتی ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴۴) در حالی که عقل عملی به تناسب موضوع به داوری ارزشی یا هنجاری در باب هستی‌های انسانی و اجتماعی حاصل از اراده و آگاهی انسانی می‌پردازد. در واقع، عقل عملی با حفظ هویت معرفتی خود و کاربست نتایج عقل نظری، مفاهیم و معانی انسانی یا آنچه علامه طباطبایی «اعتبارات اجتماعی» می‌خوانند، ابداع می‌کند که الگوی آرمانی رفتار و زیست انسان را ترسیم نموده و مبنا و اساسی برای رویکرد انتقادی به واقعیت‌های اجتماعی فراهم می‌آورد که غالباً ریشه در اعتباراتی منتج از تمایلات، تعاملات و مناسبات اجتماعی دارند.

شهود به‌عنوان یک منبع معرفتی دیگر برخلاف، حس، خیال، وهم و عقل که از افق مفهوم با واقعیت ارتباط برقرار می‌کنند، واقعیت را بدون وساطت مفهوم در معرض آگاهی

عالم قرار می‌دهد. معرفت شهودی به حسب مراتب واقعیت و وجود، تقسیمات متنوعی می‌پذیرد. وحی نوع خاصی از شهود است که با اخبار از اراده تشریحی خداوند، مسیر هدایت و سعادت انسان را در حوزه شناختی، اعتقادی، اخلاقی و رفتاری نشان می‌دهد. (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۲۳) بنابراین، وحی ابزاری برای شناخت حقایق پنهان و غیر آشکار عالم است که در کنار عقل، نقش راهنمایی و ارشاد و گاه حتی تأیید را ایفا می‌نماید. به بیان دیگر، حس محیط بر جزئیات عالم هستی و عقل قادر به درک کلیات بوده، حال آنکه وحی به واسطه امکان درک همزمان جزئیات و کلیات به‌عنوان مکملی برای حس و عقل محسوب می‌شود که از طریق نقل به متن جامعه راه یافته و درک و فهم می‌شود. بنابراین، نقل ابزاری است برای بیان وحی و تفاوت وحی، و نقل در فهم بوده، معصومان در خدمت وحی و دیگران در خدمت الفاظ منقول هستند. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۳۴)^(۳)

اصول روش‌شناسی

۱. رئالیسم صدرایی در مقایسه با هر یک از روش‌های مدرن، به‌واسطه بهره‌گیری از منابع معرفتی متنوعی چون حس، وحی و عقل، دارای جامعیت روش‌شناختی و بر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی الهی مبتنی است.

۲. در این رویکرد، نه بر یک شیوه و ابزار کسب معرفت، که بر قابلیت همه شیوه‌ها و ابزارهای اخذ معرفت در طول یکدیگر تأکید می‌شود. رهاورد معرفتی منابع حس، خیال، عقل و وحی هرگز در تقابل با یکدیگر قرار ندارد. بدین صورت که حس، موضوعات و عرصه‌های گوناگون را در معرض نظر عقل قرار داده و عقل از یک‌سو با استفاده از مبانی نظری خود داده‌های حسی را به صورت گزاره‌های علمی بدل کرده و از دیگر سو با آگاهی به کرانه‌های معرفتی خود همان‌گونه که به حضور معرفت حسی پی می‌برد، بر وجود معرفت شهودی و وحیانی نیز آگاه گشته و بر ساحت‌هایی از هستی که با شناخت شهودی و وحیانی بر انسان منکشف می‌گردد، استدلال می‌کند و وحی نیز با توجه به افق برتر خود ضمن همگامی و همراهی با عقل بخشی از معرفت را که عقل به‌تنهایی از

دریافت آن‌ها عاجز است، به افق مفاهیم تنزل داده و در دسترس ادراک عقل قرار می‌دهد. بدین ترتیب، عقل همان‌گونه که در تعامل به حس به عرصه‌های جزئی هستی راه می‌برد، در تعامل با وحی از عرصه‌های عمیق و در عین حال گسترده هستی به سهم خود آگاه می‌گردد.

۳. در رابطه سلسله مراتبی منابع معرفتی، وحی کامل‌ترین و خالص‌ترین منبع معرفتی مصون از خطا، آنگاه عقل، سپس حس با قطعیت کمتری در مقایسه با وحی و عقل در مرتبه نازل‌تری واقع می‌شود. نقل از طریق وحی، حقایقی فراهم می‌کند که عقل به تنهایی قادر به درک آن‌ها نیست. انسان با بهره‌گیری از عقل، به وجود ضرورت‌ها در عالم آگاه می‌شود، لیکن با اتصال به منبع مقدس وحی الهی، امکان کشف ضرورت‌های عمیق‌تر و جدیدتری را به دست می‌آورد و با واکاوی عقلی به تبیین دقیق‌تر و عمیق‌تری از عالم نایل می‌شود. از این‌رو کاربرست منبع وحی، فهم درست روابط اجتماعی و ساختارهای آن را تسهیل می‌کند. ^(۴) (افروغ، ۱۳۸۵: ۲۲۶)

۴. افزون بر این رابطه طولی، نوعی تعامل روش‌شناختی نیز میان ابزارهای معرفتی وجود دارد که نه به شکل اختلاط و التقاط آن‌ها، که با حفظ هویت مستقل هر یک صورت می‌گیرد. چنانچه عقل در تعامل با وحی می‌تواند نقش میزان مبنای درستی یا نادرستی عقاید مصباح در کنار نقل، کاشف محتوای اعتقادی و اخلاقی و قوانین فقهی و حقوقی دین و یا مفتاح اثبات‌کننده وجود خدا و ضرورت وحی و وجود پیامبر او و حجیت کتاب و سنت برای بشر را ایفا نماید. بدین معنا که وحی در صورت میزان یا مفتاح بودن عقل، احکام ارشادی و در صورت مصباح بودن عقل احکام تأسیسی متناسب با آن را صادر می‌نماید و حتی در تعامل با حس و عقل، نه تنها مورد انکار و نفی قرار نمی‌گیرد، بلکه با رویکردی انتقادی، عهده‌دار نقش تأیید و تکذیب نتایج می‌شود. بنابراین، به واسطه حجیت عقل و وحی با یکدیگر، حسب موضوعات نظری و عملی خود روش‌های ویژه‌ای چون فقه و اصول فقه و... شکل می‌گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۵۲)

۵. آنچه از مجموع مباحث اسفار اربعه در حکمت متعالیه ملاصدرا استنتاج می‌شود،

روش‌شناسی صدرايي در مطالعه پديده‌هاي انساني و اجتماعي به‌طور خاص به شيوه برهاني متمرکز مي‌شود (صدرالمآلهين شيرازي، ۱۹۸۱: ۳۲۶-۲۸۴). ليکن علي‌رغم نقش محوري عقل در برهان، شيوه برهاني به معنای قرار گرفتن عقل در برابر روش‌هاي حسي يا شهودي نيست، بلکه نحوه‌اي از استدلال قياسي در مقابل روش‌هاي استقرائي استدلال از جزئي به كلي و تمثيلي استدلال از جزئي به جزئي است که در صدد استدلال از كلي به جزئي، اما فارغ از نابسندگي استقرا، تمثيل و ساير انواع قياس در دستيابي به معرفت علمي دقيق و معتبر است. قياس به اعتبار صورت و ماده خود به قياس استثنائي و اقترائی شرطی و حمله، و قياس اقترائی حمله خود به اعتبار صورت به صور چهارگانه تقسيم مي‌شود. صور مختلف قياس در تقسيم ديگري داراي دو قسم منتج و غيرمنتج هستند. قياسات برهاني جهت نيل به نتيجه علمي ملزم به استفاده از صور منتج است. همچنين، قياس به اعتبار ماده به پنج قسم خطابي شعري جدلي مغالطی و برهاني تقسيم مي‌شود. قياس برهاني قياسي است که مواد آن يقين علمي و نه روان‌شناختي باشد. قياسات برهاني به تبع انواع يقينيات داراي اقسامی چون اوليات، فطريات، حسيات، تجربيات، حدسيات و متواترات هستند. چنانچه اشاره شد، برجسته‌ترين منبع معرفتي در روش برهاني، عقل است. حال اگر مواد قياس برهاني، حسيات و تجربيات باشد، در وصول به نتايج از حس نيز به‌عنوان يك منبع ضروري و لازم استفاده مي‌کند. حدسيات گرچه گاهي به يقين شخصي منجر مي‌شود، ليکن تنها در صورتي که با شهود انسان معصوم پيوند برقرار کنند، راه وسيع و گسترده‌اي را براي ورود دانش شهودي به عرصه علم برهاني فراهم مي‌کند. متواترات نيز هنگامي که حامل متون مقدس باشند، به‌عنوان مجرای انتقال دانش شهودي به عرصه علم برهاني عمل نموده و از اين‌رو مقتضي تتبع و تحقيق در ابعاد و حيثيات مختلف نقل است. به‌طور كلي، هر يك از علوم انساني به تناسب موضوع خود، به‌طور طبيعي از برخي اقسام برهان بيشتتر بهره مي‌برد. چنانچه در فلسفه اولي که به مباحث متافيزيكي مي‌پردازد، از حسيات و تجربيات استفاده کمتری مي‌کند.^۵ (ابن سينا، ۱۳۷۳:

۶. در این رویکرد، به‌واسطه استفاده از منابع معرفتی مختلف و تعامل میان ابزارهای کسب معرفت، تعریفی نو براساس مبانی متفاوت، اما با هویتی واحد و در راستای هدفی معین پدیده‌های انسانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. به بیان دیگر، رئالیسم صدراپی رویکرد تجربی و حس‌نگر را پذیرفته و با دید تاریخی به بررسی پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد و چون برای انسان اصالت قائل است و او را دارای انگیزه و نیت و اختیار می‌داند، لذا به تفهم انگیزه‌های انسانی توجه داشته و به علت اعتقاد به عقل و وحی علاوه بر تبیین و توصیف از توجه به ضرورت‌های علی نیز غافل نبوده و به دلیل اعتقاد به عقل عملی در انسان نگاهی نقاد به پدیده‌ها داشته و باید‌ها و نبایدهای ارزشی حاکم بر رفتار فرد را تعیین می‌کند.

نتیجه‌گیری

چنانچه در مباحث فوق ملاحظه شد، گستره شناخت در علوم انسانی سکولار عمدتاً به سه روش‌شناسی اثبات‌گرا، تفهیمی و رئالیسم انتقادی مبتنی است که هر یک علی‌رغم تلاش برای فائق آمدن بر محدودیت‌های دیگر شیوه‌های کسب معرفت، در سامان روش‌شناختی خود محدودیت‌های متعددی را تجربه می‌کنند. تأثیر این محدودیت‌ها در نیل به دانشی اصیل زمانی بیشتر هویدا می‌شود که موضوع شناخت در زمینه‌ای غیر سکولار و دینی مورد مذاقه قرار گیرد.

در واقع، چالش‌هایی چون بی‌کفایتی استقرا در اثبات‌گرایی و عدم وجود یقین علمی در ابطال‌گرایی که با همان منطقی در صدد فائق آمدن به نقاط ضعف اثبات‌گرایی است تکثر و نسبیت حقیقت در رویکرد تفهیمی و تفسیری و محدود بودن رئالیسم انتقادی در دایره محسوسات و تعهدی معقولات نه تنها بر امکان فهم ماهیت متفاوت پدیده‌های انسانی در گستره معرفت اسلامی تأثیر منفی مضاعفی می‌گذارد، بلکه به‌واسطه تلقی جهان مستقل از اراده خالق، انسان فارغ از بُعد معنوی و روحانی خود و عبور از منابع اصلی سامان رفتار انسان مسلمان یعنی همان ارزش‌ها و هنجارها و قوانین مبتنی بر وحی و نقل و عقل

منتج از آن در کسب معرفتی قابل اعتماد باز می‌مانند. لیکن رئالیسم صدرایی به واسطه امتیازات ویژه‌ای چون بهره‌گیری از منابع متنوع معرفت از حس و تجربه گرفته تا وحی و شهود در طول یکدیگر کاربرد روش استدلال قیاس برهانی و استفاده از گزاره‌های حسی و شهودی در مقدمات خود، استفاده از یافته‌های عقل عملی در نقد و ارزیابی نتایج به جای شرط آزمون‌پذیری که در همه روش‌شناسی‌های پیش‌گفته متداول بوده و تبعاً قادر به داوری در باب صحت یا سقم گزاره‌های عقلی، نقلی یا شهودی نمی‌باشند، می‌تواند فرهنگی غنی از اصطلاحات ناظر به چگونگی بهره‌وری از حس، عقل و وحی را در بستر اندیشه اسلامی فراهم نماید. در واقع، جایی که علوم انسانی سکولار، داوری‌های به اصطلاح علمی خود را در محدوده داده‌های حسی محض با روش استقرایی سازمان می‌دهد، رئالیسم صدرایی به جای تکیه بر قیاس استنتاجی، از طریق روش قیاسی برهانی داده‌های حسی را در مقاطع مختلف با مواد عقلی و شهودی تکمیل نموده و به تولید معرفتی یقینی در باب انسان و پدیده‌های انسانی در پرتو اندیشه و اعتقادات اسلامی نائل می‌آید که نگاه انتقادی آن نه با استناد به فهم عرفی که هویتی تاریخی و صرفاً فرهنگی دارد، بلکه با استفاده از دو منبع یعنی عقل عملی و وحی تأمین و حفظ می‌شود.

پی‌نوشت

۱. این مبحث در کتاب اسفار اربعه صدرالمآلهین شیرازی، ترجمه و شرح جوادی آملی در صفحه‌های ۱۰۹ تا ۲۹۰ قابل استنباط می‌باشد.
۲. این مبحث در کتاب اسفار اربعه ملاصدرا ج ۸، ص ۱۸۰-۱۷۹ و ج ۳، ص ۳۱۷ و ج ۹، ص ۹۵ و ۳۲۶ ج ۳، ص ۳۶ و ۳۶۱ و رحیق مختوم آیت الله جوادی آملی، ج ۴، ص ۲۳-۲۲ قابل استخراج است.
۳. به‌طور کلی مباحث معرفت‌شناسی صدرایی در کتاب اسفار اربعه ذیل بحث اتحاد عاقل و معقول یا عالم و معلوم هم ذکر شده و آیت‌الله حسن زاده آملی در کتابی با همین عنوان به‌طور مفصل به آن پرداخته است.
۴. این مبحث از کتاب اسفار اربعه ملاصدرا ترجمه و شرح آیت‌الله جوادی آملی بخصوص از صفحه ۳۷ تا ۱۰۲ استنتاج می‌شود. همچنین برای مطالعه بیشتر این بحث می‌توان به اسفار ج ۷، ص ۳۲۶ و ص ۱۵۳ و اسفار ج ۹، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و نیز رحیق مختوم آیت‌الله جوادی آملی ج ۱ ص ۱۶ مراجعه نمود.
۵. این موضوع گرچه از کتاب اسفار اربعه نیز قابل استنتاج است، لیکن در اینجا مباحث ابن سینا در این خصوص به‌واسطه تفصیل و شفافیت بیشتر مورد ارجاع قرار گرفته است.

کتابنامه

۱. آرمیان، محمد، ۱۳۸۰، روش تحقیق از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی، عبدالقادر سواری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۲. افروغ عماد، ۱۳۷۹، فرهنگ شناسی و حقوق فرهنگ، تهران، مؤسسه فرهنگ و دانش، چاپ اول.
۳. -----، ۱۳۸۵، گفتارهای انتقادی، تهران، سوره مهر، چاپ اول.
۴. افروغ، عماد، ۱۳۸۱، رنسانسی دیگر، کتاب آشنا، چاپ اول.
۵. امین پور، فاطمه، ۱۳۸۸، روش شناخت اجتماعی در قرآن، فصلنامه اسلام و علوم اجتماعی، ش ۲
۶. بیرو، آلن، ۱۳۶۶، فرهنگ علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، تهران، کیهان.
۷. پارسانیا، حمید، ۱۳۸۲، روش‌شناسی فلسفه و علم سیاست (۱)، فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، قم، ش ۲۱.
۸. -----، ۱۳۸۳، روش‌شناسی فلسفه و علم سیاست (۲) فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ش ۲۸.
۹. -----، حکمت صدرایی و رئالیسم انتقادی (۱۳۸۷) فصلنامه علوم سیاسی، ش ۴۲، دانشگاه باقرالعلوم، قم.
۱۰. پارسانیا، حمید؛ ابراهیمی پور، قاسم، ۱۳۸۹، رابطه نظریه و مشاهده در علوم اجتماعی براساس حکمت صدرایی، فصلنامه معرفت فرهنگی، اجتماعی، ش ۳.

۱۱. حسن زاده آملی، حسن، ۱۴۰۴ ق، دروس اتحاد عاقل و معقول، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم، اسراء، چاپ دوم.
۱۳. _____، رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه، تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، تهران، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۱۴. _____، شرح حکمت متعالیه، ۱۳۶۸، جلد ششم، انتشارات الزهراء، چاپ اول.
۱۵. چالمرز، آلن.اف، ۱۳۸۳، چیستی علم، سعید زیباکلام، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، چاپ سوم.
۱۶. چلبی، مسعود، ۱۳۸۷، رئالیسم روش‌شناختی در جامعه‌شناسی، پژوهشنامه علوم انسانی، ۷۰-۴۹.
۱۷. دلانتی، گارد، ۱۳۸۸، تأویل و تفسیر در علوم اجتماعی، ترجمه: محمد عزیز بختیاری، مجله معرفت، ش ۳۵، ۱۲۰-۱۰۹.
۱۸. دورتیه، ژان فرانسوا، ۱۳۸۲، علوم انسانی گستره شناخت‌ها، ترجمه: مرتضی کتبی، جلال‌الدین رفیع فر، ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
۱۹. سایر، آندرو، ۱۳۸۵، روش در علوم اجتماعی، عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
۲۰. شایان مهر، علی‌رضا، ۱۳۷۷، دائرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی، تهران، کیهان.
۲۱. شیخ‌الرئیس بوعلی سینا، برهان شفا، مهدی قوام صفوی، ۱۳۷۳، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول.
۲۲. صدرالمتهین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم قوام، ۱۹۸۱، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، (۹جلد).
۲۳. وینچ، پیتتر، ۱۳۷۲، ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه، سمت، چاپ اول.
24. Abdul kadir abdul vahab, 2006 Islamic research methodology some reflections, lensa Jurnal Universitas Pramita Indonesia Tahun 5, No.9, September -Desember
25. Ferris Kerry and Stein Jill (2010) the real world :An Introduction to Sociology. 2nd ed. the United States of America.